

تاریخ وصول: ۸۶/۸/۲۸

تاریخ تأیید: ۸۶/۱۱/۲۸

## اصطلاح شناسی در علم تفسیر (مبانی، اصول و قواعد)

ابراهیم فتح‌الهی\*

### مقدمه

«همان طور که منطق برای فلسفه و علم اصول فقه برای فقه ابزار صیانت و روش استنتاج صحیح محسوب می‌شود، مباحث روش شناختی قرآن نیز در صیانت قرآن در برابر تحریف‌ها و ارائه راه صحیح استنتاج متناسب با نیازهای زمان نقش محوری ایفا می‌کند.» (عمید زنجانی، ۱۳۷۹، ص ۱۰).

یکی از مباحث مهم روش شناختی در علوم قرآنی، روش شناسی تفاسیر است که از اهمیت قابل توجهی در میان دانشمندان اسلامی برخوردار بوده تا جایی که علمی را با عنوان مکاتب و روش‌های تفسیری پدید آورده است و نویسندگان بی‌شماری در این عرصه تلاش کرده و آثار گرانقدری را به یادگار گذاشته‌اند.

چکیده: حوزه معنایی اصطلاحاتی که در یک علم کاربرد دارد از مباحث مهم آن علم است. از این روی دانشمندان قبل از پرداختن به مباحث تفصیلی یک علم، مباحثی چون موضوع، هدف، روش و ارائه تعاریفی از اصطلاحات اصلی، آن علم را بررسی می‌کنند.

خلط معانی واژگان و اصطلاحات، کار را برای پژوهشگران دشوار می‌کند و این خلط معانی را می‌توان در اصطلاحات «مبانی تفسیر»، «اصول تفسیر»، «قواعد تفسیر»، «روش‌های تفسیری»، «گرایش‌های تفسیری» و... به وضوح دید. این مقاله کوششی است، در جهت ارائه مدل برای تفکیک معانی و مفاهیم واژه‌های «مبانی»، «اصول» و «قواعد» در علم تفسیر قرآن.

کلید واژه: تفسیر، مبانی تفسیر، هرمنوتیک، اصول تفسیر، قواعد تفسیر، روش‌های تفسیری، گرایش‌های تفسیری و مکاتب تفسیری.

\* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، سازمان مرکزی.

نشانی اینترنتی: fathollaji\_brahim@yahoo.com

متدهای تفسیری نیست؟ اگر چنین است، به کار بردن این اصطلاح در تعریف روش‌های تفسیری چه معنا دارد؟ گاه نیز مبنا و روش مترادف فرض می‌شوند. مثلاً گفته می‌شود: «مبنا و روش تفسیری عبارت است از مستند یا مستندات که مفسر بر اساس آن کلامی را که خود ساخته و پرداخته است به عنوان تفسیر کلام خدا و معنی و مقصود آیات الهی قلمداد می‌کند.» (همان، ۱۳۷۹، ص ۲۱۵)

برخی حتی بین مبانی تفسیر و اصول و قواعد تفسیر فرقی قائل نشده و هر سه را به یک معنا گرفته‌اند. مثلاً در تعریف مبانی تفسیر گفته‌اند:

«منظور از مبانی تفسیر، اصول و قواعدی است که تفسیر صحیح آیات قرآن بر مبنای آن صورت می‌گیرد و بدون شناخت و رعایت آن تفسیر صحیح سامان نمی‌یابد.» (متظری، ۱۳۸۳، ص ۷۳)

همچنین «گاهی به جای اصطلاح «روش‌های تفسیری» از اصطلاحات «گرایش‌های تفسیری»، «مذاهب یا مکاتب تفسیری» استفاده می‌شود.» (شاکر، ۱۳۸۱، ص ۱۴۰).

می‌بینیم که: «علی‌رغم تنوع روش‌ها و سبک‌های گوناگون تفسیری که در طول تاریخ در علم تفسیر قرآن از سوی دانشمندان عرضه شده است، اما عناصر اصلی دخیل در تفسیر نظیر مبانی، اصول، قواعد، روشها و گرایش‌های تفسیری و سبک‌های بیانی آن در یک نظام منسجم تعریف نشده است. و چه بسا در یک مورد از اصطلاحات مختلفی نیز استفاده شده است.» (شاکر، ۱۳۸۱، ص ۱۵۰).

به عقیده نگارنده، قبل از بررسی انواع تفاسیر و آگاهی از مکاتب و روش‌های تفسیری مختلف آشنایی با اصطلاحات این علم تحت عنوان «مصطلحات علم تفسیر» ضروری است و اهمیت دارد که عدم تفکیک بین مبانی، اصول، قواعد و

آنچه در این میان حائز اهمیت است، اصطلاح‌شناسی این علم است که ظاهراً تا کنون تفکیک دقیق میان اصطلاحات علم تفسیر صورت پذیرفته است و دانشمندان این علم تعاریف گوناگون و متنوعی را برای اصطلاحات این علم ارائه داده‌اند.

### اصطلاحات اساسی در علم تفسیر قرآن

از اصطلاحات اساسی دانش تفسیر قرآن کریم، می‌توان به اصطلاحاتی چون: «مبانی تفسیر»، «اصول تفسیر» و «قواعد تفسیر» اشاره کرد که غالباً به جای یکدیگر به کار می‌رود، در حالی که حوزه معنایی جداگانه‌ای دارد. اگر بتوان حد و مرزی بین این سه اصطلاح قائل شد، تا حدود زیادی می‌توان از خلط مباحث جلوگیری کرد. این امر نیاز به یک نظام جامع طبقه‌بندی از اصطلاحاتی دارد که در حوزه مبانی و روش‌های تفسیری به کار می‌رود. اصطلاحاتی نظیر: مبانی تفسیر، اصول تفسیر، قواعد تفسیر، روش‌ها و مکاتب تفسیری، گرایش‌های تفسیری، سبک‌های بیانی و... که هر کدام نیاز به تعریف‌های جداگانه‌ای دارند. دقت در تعاریفی که برخی نویسندگان برای واژه‌های فوق در نوشته‌های خود به کار برده‌اند نشان می‌دهد که مرز بندی دقیقی در تعریف این واژگان نیست. مثلاً در تعریف روش‌های تفسیری گفته‌اند: «منظور از روش‌های تفسیری، بررسی مبانی و متدهای اصلی تفسیر، بیان دلایل هر یک و مطالعه دقیق این دلایل، و از پس آن ارائه صحیح‌ترین روش در تفسیر قرآن است.» (عمید زنجانی، ۱۳۷۹، ص ۷).

می‌بینیم که در این تعریف، در توضیح روش‌ها، به بررسی مبانی نظری و سپس متدهای اصلی تفسیر توجه دارد. این سؤال پیش می‌آید که آیا بررسی مبانی نظری جزء روش‌های تفسیری یا مقدم بر آن است؟ علاوه بر آن آیا روش‌های تفسیری همان

واژه «تفسیر» به این مسئله دقت و توجه و در تعریف خود مبانی خاصی را نیز ذکر کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به دیدگاه علامه طباطبایی و استاد جوادی آملی اشاره کرد:

الف) علامه طباطبایی در تعریفی که در کتاب «قرآن در اسلام» از تفسیر ارائه داده‌اند مبانی را نیز برای آن ذکر کرده‌اند. ایشان می‌گویند: «بنابر اینکه معنی تفسیر، محصل مدلول آیه می‌باشد، بحثی را بحث تفسیری می‌توان گفت که در محصل معنی آیه تأثیر داشته باشد، اما بحث‌هایی که در محصل معنی آیه تأثیر ندارد مانند برخی بحث‌های لغوی و قرائتی و بدیعی، این نوع بحث‌ها تفسیر قرآن نیست.» (طباطبایی، ۱۳۷۶، ص ۶۲).

ب) استاد جوادی آملی در تعریف واژه تفسیر چنین می‌گوید: «تفسیر به معنای روشن کردن و پرده‌برداری از چهره کلمه یا کلامی است که براساس قانون محاوره و فرهنگ محاوره ایراد شده باشد و معنای آن، آشکار و واضح نباشد. قهراً لفظی که معنای آن بدیهی است، بی‌نیاز از تفسیر است... بنابراین لفظ مفرد یا جمله‌ای که با تدبّر و تأمل خردمندانه در آن، مبادی تصویری و تصدیقی روشنی پیدا می‌کند، نیازمند به تفسیر است. و تفسیر آن عبارت است از تحلیل مبادی مزبور و رسیدن به مقصود متکلم و مدلول بسیط و مرکب لفظ. و تفسیر به این معنا اختصاصی به متون دینی مانند قرآن کریم ندارد. گرچه شرح نصوص قرآن به فن تفسیر معروف شده است.» (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۵۳-۵۲).

این دو تعریف درصدد ذکر مبانی یا اصولی است که با ملاک قراردادن آن‌ها می‌توان تفسیر را از غیر تفسیر باز شناخت. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که آشنایی با اصطلاحات خاص هر علم در درجه اول از

روش‌های تفسیری حتی موجب بروز اختلافات فراوان در تعریف علم تفسیر شده است، چرا که اگر ذکر مبانی تفسیر، منابع تفسیر و مراحل تفسیر را جزء شروط و ویژگی‌های یک تعریف جامع و مانع بدانیم، با اندکی دقت در تعاریفی که از ناحیه مفسران برای واژه تفسیر ارائه شده است متوجه می‌شویم که در اکثر تعاریف موجود ذکری از مبانی به میان نیامده است.

از جمله در تعاریف زیر:

الف) آیت الله خویی در کتاب «البيان في تفسير القرآن» تفسیر را چنین تعریف کرده است: «تفسیر، آشکار کردن مراد خدای متعال از کتاب عزیز اوست.» (خویی، ۱۳۹۴، ص ۳۹۷).

ب) آیت الله معرفت در کتاب «التفسير و المفسرون في ثوبه القشيب»: پس از آن که تفسیر را رفع ابهام از لفظ مشکل تعریف می‌کند، در توضیح آن می‌گوید: «تفسیر، صرف پرده برداشتن از لفظ مشکل نیست بلکه تلاش در جهت پرده برداشتن از دلالت و مقصود کلام است.» (معرفت، ۱۴۱۸، ص ۲).

ج) شیخ طبرسی نیز در تعریف تفسیر می‌گوید: «تفسیر کشف مراد از لفظ مشکل است.» (طبرسی، ۱۳۵۴ق، ج ۱، ص ۲۰).

د) راغب اصفهانی نیز در تعریف تفسیر می‌گوید: «تفسیر در عرف دانشمندان، کشف معانی قرآن و بیان مراد خداوند است.» (راغب اصفهانی، ۱۴۰۵، ص ۴۷).

ذهبی نیز در کتاب «التفسير و المفسرون» می‌گوید: «علم تفسیر، علمی است که از مراد منظور خداوند متعال به اندازه طاقت بشر گفتگو می‌کند.» (ذهبی، ۱۹۷۶، ج ۱، ص ۱۵).

چنان که ملاحظه می‌شود در هیچ یک از تعاریف فوق از مبانی تفسیر یا اصول و قواعد آن سخنی به میان نیامده است، اما برخی از مفسران در تعریف

استاد عمید زنجانی اعتقاد دارد که: «آنچه درباب اختلافات روش‌های تفسیری، می‌تواند مورد بحث و بررسی ما قرار گیرد، عبارت از مبانی و روش‌هایی است که به طور اصولی در چگونگی کشف معانی و مقاصد آیات قرآن دخالت داشته، اساس و مبنای تفسیر و زیر بنای استخراج مفاهیم قرآنی است.» (همان، ۱۳۷۹، ص ۲۰۴).

«به عنوان مثال کسی که مبنای «تفسیر قرآن به قرآن» را پذیرفته، از دیدگاه وی باید اصول دیگری از جمله رعایت وحدت موضوعی آیات مشابه و دقت در نکاتی که در هر کدام از آن‌ها آمده و جمع دلایل بین آن‌ها و نظایر آن، بر اصول ذکر شده افزوده شود.» (همان، ۱۳۷۹، ص ۲۱۳).

همچنین، نظریه مبتنی بر تفسیر نقلی بر اساس دو مبنای ذیل است:

الف) لزوم تبعیت از روایات تفسیری.

ب) بطلان هر گونه تفسیری که متکی به روایت و سماع نیست.

مبنایی که در این نظریه، اصل قرار می‌گیرد این است که: قرآن کتابی سربسته و مبهم است و تنها کلید فهم آن سماع و اخبار وارد شده از سرچشمه وحی است. یعنی راه فهم قرآن منحصرأ در پیروی از سنت و شنیده‌های روایی از سرچشمه وحی است.

ملاحظه می‌شود که هر کدام از روش‌های تفسیری براساس یک مبنای نظری شکل می‌گیرد. مثلاً روش تفسیری «قرآن به قرآن» به نظریه وحدت موضوعی آیات و گویا بودن آیات الهی در توضیح یکدیگر، مبتنی است. در حالی که روش تفسیری «نقلی» مبنای فوق را پذیرفته و بر نظریه غیرقابل فهم بودن آیات قرآن بدون مراجعه به سنت، مبتنی است. لذا می‌گوییم هر مفسری ناگزیر است مبنای خود را

خلط مباحث جلوگیری می‌کند. ثانیاً امر پژوهش را برای پژوهندگان تسهیل می‌کند. آنچه در پی می‌آید طرحی است برای آشنا شدن با اصطلاحات اولیه علم تفسیر، که عبارت است از: ۱. مبانی تفسیر، ۲. اصول تفسیر، ۳. قواعد تفسیر.

### ۱. مبانی تفسیر

مبانی تفسیر قرآن به آن دسته از پیش فرض‌ها و باورهای اعتقادی یا علمی گفته می‌شود که مفسر با پذیرش و مبنا قرار دادن آن‌ها، به تفسیر قرآن می‌پردازد. (شاکر، ۱۳۸۱، ص ۱۴۰).

استاد عمید زنجانی در تعریف مبانی تفسیر گفته‌اند: مبنا و روش تفسیری عبارت از مستند یا مستنداتی است که مفسر بر اساس آن کلامی را که خود ساخته و پرداخته است به عنوان تفسیر کلام خدا و معنا و مقصود آیات الهی قلمداد می‌کند. در واقع، هر مبنای تفسیری به دو قاعده یا دو قضیه (به اصطلاح منطقی) منتهی می‌شود:

الف) قرآن را می‌توان به استناد مبنای در نظر گرفته تفسیر کرد و بر اساس آن مراد قرآن را دریافت.

ب) هر نوع روش و مبنایی غیر از مبنای مورد نظر برای دستیابی به مفاهیم قرآن ممنوع یا نارسا بوده و مفاد و نتیجه آن قابل استناد به قرآن نیست، یا دست کم برای رسیدن به جامعیت قرآن کافی نیست. (عمید زنجانی، ۱۳۷۹، ص ۲۱۵).

بدین ترتیب می‌توان گفت که منظور از مبانی تفسیر دیدگاه‌ها و پیش فرض‌هایی بنیادین می‌باشد که پذیرش یا رد آن‌ها در تفسیر مؤثر است. به عبارت دیگر هر مفسری ناگزیر است مبنای خود را در مورد عناصر اساسی دخیل در فرآیند تفسیر قرآن روشن سازد.

نیافته است.

- پیامبر (ص) در گرفتن وحی و نیز ابلاغ آن به مردم از هر گونه خطا و اشتباهی مصون بوده است.
- قرآنی که پیامبر (ص) به مردم ابلاغ کرده از هر نوع تحریف مصون است. (شاکر، ۱۳۸۱، ص ۱۴۱).

#### ۱. ب) مبانی دلالی

«مبانی دلالی، به آن دسته از مبانی اطلاق می‌شود که فرآیند فهم مراد خداوند از متن را سامان می‌دهند.» (همان، ۱۳۸۱، ص ۱۴۱) این مبانی را می‌توان از دانشهایی چون منطق، اصول فقه، زبان‌شناسی، هرمنوتیک و... به دست آورد. مفسران گذشته نوعاً این مبانی را از علوم مثل منطق و اصول فقه می‌گرفته‌اند. اما امروزه با توسعه مطالعات زبان‌شناسی و اصول و مبانی هرمنوتیک برخی از مباحث جدید به حوزه تفسیر قرآن راه پیدا کرده است که باید براساس مبانی زبان‌شناسی یا هرمنوتیک جدید بررسی بشود.

#### جایگاه علم اصول در مبانی دلالی تفسیر

بخش قابل توجهی از علم اصول فقه شامل سلسله قواعد دلالی است که زمینه را برای فهم رابطه قرآن و مقاصد وحی فراهم می‌آورد و از آن به مباحث الفاظ تعبیر می‌شود. در علم اصول فقه با استناد به یک سلسله قواعد و نظام زبانی سعی می‌شود از مجموعه این قواعد که حاکم بر ادبیات عصر نزول بوده کلیدی برای فهم آیات الاحکام به دست آید. قواعد عمومی مربوط به عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، حقیقت و مجاز، امر و نهی، جمله خبریه و انشائییه و انواع دلالت‌های لفظی و نظایر آن‌ها که در مباحث الفاظ علم اصول مورد تحقیق و جستجو قرار می‌گیرند در فهم مقاصد قرآن نقش کلیدی دارد.

درباره عناصر اساسی دخیل در فرآیند تفسیر قرآن روشن سازد.

#### اقسام مبانی تفسیر

برخی از صاحب نظران مبانی تفسیر را به دو دسته «مبانی صدور» و «مبانی دلالی» تقسیم کرده‌اند. (هادوی تهرانی، ۱۳۷۷، ص ۳۱).

#### ۱. الف) مبانی صدور

منظور از مبانی صدور مجموعه دلالتی است که وحیانی بودن قرآن و صدور آن از ناحیه ذات اقدس الهی را به اثبات می‌رساند. رد این مبنا می‌تواند چهره تفسیر قرآن را عوض کند. مثلاً اگر کسی صدور الفاظ قرآن را از ناحیه خداوند متعال نپذیرد و آن را تجربه‌های روحانی پیامبر اسلام (ص) قلمداد کند، در این صورت تفسیر او، تفسیر کلام خدا نخواهد بود. و صرفاً تفسیری بر کلام پیامبر (ص) محسوب خواهد شد.

به عبارت دیگر، اول باید این مسئله حل شود که منظور از کتاب خدا (قرآن) چیست؟ آیا همان کلماتی است که خدا از آن‌ها استفاده کرده است؟ یا مضامینی است که پیامبر (ص) آن‌ها را برگرفته و خودش کلمات را به عنوان قالبی برای بیان این مضامین ارائه داده است؟

هر کدام از این دیدگاه‌ها که پذیرفته شود، نتیجه‌ای متفاوت به دنبال داشته و قطعاً در نوع تفسیر یک مفسر تأثیر خواهد گذاشت. مفسران که با اعتقاد به وحیانی بودن قرآن آن را تفسیر کرده‌اند پیش فرض‌های فرعی دیگری نیز داشته‌اند. از جمله، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- الفاظ قرآن کلام خداست.
- خطا در مسیر نزول وحی به پیامبر (ص) راه

حقیقت یک محصول فرهنگی است. (ابوزید، ۱۹۹۶، ص ۱۹).

طرفداران این نظریه معتقدند که: قرآن خود را رسالت و پیام می‌داند و رسالت نمایانگر رابطه میان یک فرستنده (خدا) و گیرنده (پیامبر) به شیوه رمزی یا نظام زبانی است. حال که در مورد قرآن نمی‌توان فرستنده پیام را مورد پژوهش علمی قرار داد ناگزیر راه ورود علمی در این مدخل، بررسی واقعیت‌ها و فرهنگ زبان گیرنده (پیامبر) است. واقعیت‌ها و فرهنگی که زندگی نخستین مخاطبان قرآن در آن شکل می‌گرفته است. با تحلیل این حقایق می‌توان به فهم علمی از پدیده نصّ و قرآن یا سنت دست یافت. (ابوزید، ۱۹۹۶، ص ۲۴).

معتقدان این نظریه قرآن را یک متن ادبی قلمداد کرده و تنها راه بررسی قرآن را نقد ادبی می‌نامند. آن‌ها معتقدند که کلام نبوی در ارتباط با زبان و فرهنگ در متن منعکس شده است لذا نمی‌توان آن را به عنوان کلام الهی بررسی کرد و باید عنوان متن بشری آن را بررسی کنیم و با معیارهای نقد ادبی آن را مطالعه کرد.

استدلال آن‌ها بر این که متن قرآن یک متن ادبی است چنین است:

قرآن از اسلوب‌های بلاغی و ادبی استفاده کرده و کتابی است که باید خوانده شود و قرائت آن تأثیرات روحی در مخاطبان داشته است، همچنان که در باره ولیدبن مغیره گفته شده است که با قرائت قرآن توسط پیامبر (ص) تحت تأثیر قرار گرفته است. بنابراین با توجه به تأثیرات روحی و با توجه به آیات تحدی و همچنین با توجه به اینکه قرآن از سبک ادبی استفاده کرده است می‌توان نتیجه گرفت که این متن یک متن ادبی است. لذا باید سراغ نقد ادبی قرآن برویم.

بسیاری از مباحث علم اصول مثل «نص و ظاهر»، «قرائن حالیّه»، «حجیت قول لغوی» و «جواز تخصیص قرآن با خبر واحد» به طور غیرمستقیم با مسئله تفسیر و روش‌های آن ارتباط دارد. در این میان، بحث «حجیت ظواهر قرآن» مسئله‌ای است که با روش تفسیر قرآن ارتباط مستقیم دارد. که در آن میان نظریه اصولیین و اخباریون داوری می‌شود و معمولاً ادله اخباریون مبنی بر عدم حجیت اخذ به ظواهر قرآن نقد می‌شود. نتیجه مسئله اصولی «حجیت ظواهر قرآن» مشروعیت اصل تفسیر قرآن و امکان دسترسی به مقاصد آن، از طریق دلالت ظاهری و لفظی آیات است (عمید زنجانی، ۱۳۷۹، صص ۱۹۷-۱۹۵).

آیت الله خوئی در مورد حجیت ظواهر قرآن می‌گوید: «مدرک قرار دادن معنای ظاهر قرآن را «حجیت ظواهر قرآن» می‌نامند. این است که می‌گوییم: ظواهر قرآن حجیت و مدرکیت دارد و ما می‌توانیم در موارد مختلف به معنای ظاهری آن تکیه نموده آنرا مستقلاً مورد عمل قرار دهیم و در گفتار و نظریات و استدلالهای خویش به آن تمسک جوئیم. زیرا ظواهر قرآن برای عموم مردم حجّت و مدرک می‌باشد» (خوئی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۳۶۷).

### جایگاه زبان شناسی و هرمنوتیک در مبانی دلالتی تفسیر

از دیدگاه زبان‌شناسان، قرآن به عنوان یک متن ادبی و با شیوه‌های پژوهشی زبان‌شناسی نگریسته می‌شود و مقاصد و مفاهیم قرآن تنها در حوزه تحقیقات ادبی و متن زبانی استخراج می‌گردد. بر اساس این دیدگاه هیچ اثر زبانی حتی قرآن در خلأ و فارغ از زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی عصر خود شکل نمی‌گیرد و نصّ قرآنی که متنی زبانی است در

کرد که مراد خداوند از خورشید کره‌ای دوآر است که به دور زمین می‌چرخد (سروش، ۱۳۷۰، صص ۳۵۱ - ۳۰۲). آنگاه بر این اساس نتیجه می‌گیرند که: در هر عصری می‌توان و باید آیات قرآن و متون دینی را بر مبنای معانی نوینی که در پرتو دانش‌ها و تئوری‌های رایج آن عصر برای مفردات به وجود آمده است، معنا و تفسیر کرد. بر همین اساس، تحوّل معرفت دینی ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. (سروش، ۱۳۷۰، صص ۱۳۳ - ۱۳۱).

صرف‌نظر از صحّت یا سقم این نظریه، به این نکته باید اذعان داشت که مباحثی از این دست پیش روی مفسّران جدید قرار دارد. بنابراین ضرورت سامان بخشیدن به مبانی زبان شناختی و دلالتی قرآن بیش از پیش آشکار می‌گردد.

## ۲. اصول تفسیر

مفسّر برای دستیابی به مدلول‌های واقعی یا نزدیک به واقع از الفاظ و ترکیب‌های قرآنی به اصولی نیاز دارد که اصطلاحاً آن‌ها را اصول تفسیر گویند. برخی از مهم‌ترین اصول تفسیر را به شرح زیر می‌توان برشمرد:

- در نظر گرفتن قرائت صحیح.
- توجه به مفاهیم کلمات در زمان نزول.
- در نظر گرفتن قواعد زبان عربی.
- در نظر گرفتن قرائن حالی و مقالی.
- در نظر گرفتن انواع دلالت‌ها (بابایی، ۱۳۷۹، ص ۶۰).

مثلاً در تفسیر جمله (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) چون مفعول به بر فعل و فاعل مقدم شده است افاده حصر می‌کند. لذا مفسّران در توضیح آن می‌گویند: یعنی خدایا تنها تو را می‌پرستیم. بنابراین، به مجموعه اصولی که علمای لغت، صرف، نحو، بلاغت، منطق، اصول فقه و

این دیدگاه‌ها و امثال آن، مسائلی است که تحت تأثیر علم زبان‌شناسی هرمنوتیک وارد حوزه تفسیر قرآن شده است. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که مبانی دلالتی علم تفسیر گاه از علم اصول فقه و گاه از زبان‌شناسی و هرمنوتیک جدید گرفته می‌شود، مهمترین مباحثی که از هرمنوتیک جدید به حوزه تفسیر قرآن راه یافته‌اند عبارت است از:

قابل فهم بودن قرآن، زبان مفاهمه در قرآن، اختصاصی بودن یا عمومی بودن فهم قرآن، استقلال دلالتی قرآن، و لایه‌ها و سطوح معانی در قرآن، نسبیت یا عدم نسبیت برداشت از قرآن، عصری بودن فهم قرآن و ...

بنابراین برای سامان دادن به فرآیند فهم مراد خداوند از متن قرآن آشنایی با مبانی زبان‌شناسی و دلالتی، ضروری است. به عنوان مثال، یکی از نظریات جدید در این زمینه نظریه تأثیر تحوّل تئوری‌های علمی در فهم مفردات قرآن است. اگر کسی تحوّل تئوری‌های علمی را در فهم مفردات قرآن مؤثر بداند، به ناچار باید تحوّل معنی واژه‌ها را تحت تأثیر تئوری‌های علمی بپذیرد. بر اساس این دیدگاه چون معناها مسبوق و مصبوغ به تئوری‌ها است، به تبعیت از دگرگونی تئوری‌ها، معانی الفاظ نیز که الفاظ از اوّل برای آن‌ها وضع شده‌اند، دگرگون می‌شوند، مثلاً وقتی تئوری مربوط به کره نورانی بزرگی که کلمه «شمس» برای آن وضع شده است، تغییر کرد، معنای شمس هم تغییر می‌یابد، یعنی اگر در گذشته معنای خورشید جرم نورانی چرخان به دور زمین بوده است اکنون معنای آن توده‌ای عظیم از گاز است که زمین به دور آن می‌چرخد. بنابراین، وقتی خداوند در قرآن قسم به خورشید می‌خورد واقعاً باید معلوم شود که به چه چیزی قسم می‌خورد؟ و باید معلوم شود که واقعیت خورشید کدام است؟ و امروزه نمی‌توان باور

اشاره می شود:

### ۳. الف) قاعدة اصاله الحقیقه

در مواردی که یک لفظ دارای دو معنا حقیقی و مجازی است و با هر دو معنا می توان قرآن را تفسیر کرد و قرینه‌ای نیز برای ترجیح معنای مجازی وجود ندارد به اصل اصاله الحقیقه عمل می کنند (شاکر، ۱۳۸۱، ص ۱۴۳).

توضیح این که الفاظ قرآن کریم از نظر دلالت به حقیقی و مجازی تقسیم می شود و اکثراً الفاظ قرآن کریم دارای معانی حقیقی است. مثلاً در آیه (فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم) (مائده/۶) کلمه «وجوه» به معنای صورت‌ها و کلمه «ایدی» به معنی دستها در معانی حقیقی خود که واضعین آن را گذاشته اند به کار رفته است. ولی برخی از الفاظ قرآن کریم دارای معانی مجازی است. مثلاً در آیه (یدالله فوق ایدیهم) (فتح/۱۰) کلمه «ید» در معنای مجازی یعنی «قدرت» است. بنابراین معنای آیه چنین خواهد بود: «قدرت خداوند از قدرت آنان بیشتر است».

بازشناسی حقیقت از مجاز در درک صحیح مفاهیم قرآن کریم نقش بسزایی دارد. در کتاب قوانین الاصول آمده است: «الفاظ اولاً و بالذات دارای معانی حقیقی اند مگر آن که قرینه‌ای ما را از معنای حقیقی منع کرده و منصرف سازد. این قرائن را در اصطلاح «قرائن مانعه» یا «قرائن صارفه» نامند.» (قمی، ۱۲۷۵، ص ۲۹).

نتیجه این که بدون وجود قرینه، الفاظ دارای معنای حقیقی خواهند بود. بنابراین، در تفسیر آیه (یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم) (انبیاء/۶۹) باید گفت کلمه «نار» در معنای حقیقی آتش به کار رفته است چون قرینه‌ای در کار نیست تا آن را به معنای دیگر بگیریم یعنی باید به قاعدة اصاله الحقیقه

زبان‌شناسی و... توجه به آنها را برای فهم متن ضروری می دانند اصول تفسیر گفته می شود. برخی نویسندگان «اصول تفسیر و قواعد تفسیر» را یکی دانسته و آنها را به شرح ذیل دسته‌بندی کرده‌اند:

۱. قواعد ادبیات عرب: عربی بودن قرآن اقتضا می کند که تفسیر آن نیز بر اساس اصول و قواعد ادبیات عرب باشد.

۲. قواعد مشترک محاوره و مفاهمه: جهانی بودن زبان قرآن و مردمی بودن آن اقتضا می کند که تفسیر قرآن نیز بر اساس قواعد مشترک محاوره و فرهنگ مشترک مردم باشد.

۳. قرائن و شواهد فهم آیات. این قرائن به دو دسته قرائن متصل و قرائن منفصل تقسیم می شود.

الف) قرائن متصل بر دو قسم است: قرائن لفظی و قرائن غیرلفظی: منظور از قرائن لفظی سیاق کلمات و جملات و آیات و سور قرآنی است و منظور از قرائن غیرلفظی فضای نزول آیات و سور قرآن است که مباحثی چون سبب نزول، شأن نزول، فرهنگ زمان نزول و مکان نزول آیات قرآن را در بر می گیرد.

ب) قرائن منفصل نیز بر دو قسم است: آیات و روایات (منتظری، ۱۳۸۳، صص ۷۴ و ۷۳).

### ۳. قواعد تفسیر

در مواردی که مفسر در مراجعه به اصول تفسیر و اعتماد به آنها دچار تردید می شود، قواعدی وجود دارد که به او کمک می کند تا یکی از آن اصول را بر دیگر اصول ترجیح دهد. که اصطلاحاً «قواعد تفسیر» نامیده می شود. به عبارت دیگر، قواعد تفسیری راهکارهایی هستند که در موارد تردیدآمیز یاریگر مفسر است. برای توضیح بیشتر، به برخی از آنها



صیغه اظهار جدایی و بیگانگی به هم رساند می‌شود (حجتی، ۱۳۶۹، ص ۱۰۳).

### ۳. ج) قاعده اشتراک و دوام

قاعده اشتراک هم یک اصل حقوقی و هم یک اصل کلامی است. و می‌توان آن را یک قاعده بنیادی دانست که در علوم قرآنی و تفسیر هم کاربرد دارد. علماء در این مورد گفته‌اند: (یجری علی‌الباقین کما یجری علی‌الماضین) و منظور این است که حکمی که برای گذشتگان جاری بود طبق قاعده اشتراک و دوام برای آیندگان نیز جاری است. همچنان که در روایت نیز آمده است: (حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام محمد حرام الی یوم القیامه) بنابراین احکامی از قرآن که برای گذشتگان نازل شده است به عنوان احکام ابدی برای آیندگان نیز جاری خواهد بود و از این قاعده می‌توان در قلم یک قاعده تفسیری بهره برد.

### ۳. د) الفاظ به لحاظ غایات آن‌ها باید تفسیر شوند نه مصادیق آن‌ها

علامه طباطبایی در مقدمه «المیزان» منشأ اختلاف در تفاسیر را ذهنیت‌ها در تفسیر الفاظ می‌داند. چرا که معمولاً افراد وقتی که الفاظ را می‌شنوند آن‌ها را به مصادیقی که خود آشنا هستند حمل می‌کنند. مثلاً «سراج» اسمی است که برای چیزی که منیر باشد وضع شده است. لذا می‌توان آن را هم به پیامبر (ص) و هم به قرآن، هم قندیل و هم چراغ معمولی حمل کرد. حمل واژه سراج بر هر یک از مصادیق فوق کار ذهن ما است. یعنی ذهن بشر بعد از شنیدن الفاظ آن‌ها را به مصادیقی که برای خودش آشناست حمل می‌کند، و این خود موجب پیدایش اختلافات در تفاسیر قرآنی می‌شود. علامه طباطبایی، حمل الفاظ بر

عمل کرده و «نار» را در معنای حقیقی آن یعنی آتش معنا کنیم. و اگر کسی در تفسیر آیه فوق آتش را به آتشی که در کانون دل ابراهیم تعبیه شده بود تفسیر کند به خطا رفته است (پهلوان، ۱۳۸۰، ص ۹۵).

### ۳. ب) مورد مخصّص نیست

یکی از مسائل شایان توجه در مبحث «اسباب النزول» عبارت از اختلافی است که میان دانشمندان اصول فقه پدید آمده است مبنی بر اینکه آیا عموم لفظ، ملاک و معتبر است و یا خصوص سبب نزول. سیوطی معتقد است که شماری از آیات به خاطر اسباب خاصی نازل شده‌اند ولی علما و دانشمندان اسلامی بالاتفاق آن را به غیر موارد اسباب النزول تعمیم داده و گفته‌اند: حکم آن آیات، علیرغم آن که مربوط به موارد خاصی است، شامل موارد دیگر نیز می‌گردد (حجتی، ۱۳۶۹، ص ۱۰۳).

یعنی: علاوه بر آن که، حکم مندرج در آیه، مورد مربوط به سبب نزول را در برمی‌گیرد، همه مواردی را که مشابه با شرایط سبب نزول است زیر پوشش خود قرار می‌دهد.

طبق قاعده تفسیری «مورد مخصّص نیست» آیاتی که سبب نزول دارد تفسیر آن‌ها عام خواهد بود هر چند سبب نزول آن خاص باشد. لذا مفسران برای دفع توهم از کسانی که آیات را مخصوص سبب نزول دانسته‌اند و در نتیجه تأیید و استمرار احکام را نفی کرده‌اند به این قاعده استناد کرده و می‌گویند: مورد مخصّص نیست.

برای مثال، آیه ظهار درباره اوس بن صامت و یا سلمه بن صخر نازل گردید؛ «الذین یظاهرون منکم من نسائهم...» (مجادله/۲) و با آن که از پی سبب خاصی نازل گردیده است، حکم آن عام می‌باشد و شامل هر فردی که نسبت به همسر خود با اجرای

ترجمه و تفسیر قرآن فراهم گردد. بعد از انتشار دستورالعمل مذکور، بیانیه علمی دیگری نیز از سوی لجنه التفسیر دانشگاه الازهر صادر شد که در آن به نوعی بر لزوم استفاده از قواعد تفسیری تأکید شده است. ذیلاً به مواردی از این بیانیه اشاره می‌شود:

۱. در تفسیر قرآن باید از اسباب نزول و روایات تفسیری به گونه‌ای بحث شود که با نقد و جرح و تعدیل، موارد صحیح آن بازشناسی شده، دلایل لازم برای صحت صحیح و ضعف ضعیف، ذکر شود.

۲. در مفردات آیه، باید بحثی جامع متقن و جدی انجام گیرد و در این بحث قواعد لغت کاملاً رعایت شود و خصائص ترکیبی آیات از نقطه نظر بلاغت مشخص و مدلل شده، به طور منظم تدوین گردد.
۳. آرای مفسران که با رأی یا به استناد اثر، ابراز شده، نقل و بررسی شود و رأی مختار در هر مورد به طور مستدل بیان و نقد ادله و آرای دیگران به وضوح ذکر گردد. (عمید زنجانی، ۱۳۷۹، ص ۲۱۳)

#### تفاوت «اصول تفسیر» با «قواعد تفسیر»

برخی از نویسندگان نتوانسته‌اند مرز دقیقی بین اصول و قواعد قائل شوند و به همین دلیل هر دو اصطلاح را به یک معنا گرفته‌اند. و در نامگذاری آن‌ها هر دو واژه را توأمان به کار برده‌اند. برای مثال در کتاب «اصول التفسیر و قواعد» تألیف «خالد بن عبدالرحمن العک»، «اصول» و «قواعد» یکی فرض شده است و هر دو در عنوان کتاب به کار رفته‌اند. در حالی که باید گفت: «اصول از قطعیت بیشتری برخوردارند و مفسر ناچار است در طریق استنباط از قرآن آن‌ها را مد نظر قرار دهد یا استدلال عدم کارایی آن را در تفسیر بیان کند و کنار بگذارد، بلکه بدون توجه به آن‌ها نمی‌تواند تفسیری از قرآن ارائه دهد. در حالی که قواعد تنها در موارد تردید آمیز و صرفاً برای رفع تردید به

مصادیق آن‌ها را مایه اصلی اختلاف دانسته و معتقد است که الفاظ قرآنی باید به لحاظ غایات آن‌ها تفسیر شوند، نه مصادیق آن‌ها. در دیدگاه علامه، الفاظ موضوع مسائل عام است و عمومیت الفاظ به غایت آن‌ها است. مثلاً کلمه «میزان» را افراد به معنی ترازوی بازار در نظر می‌گیرند، ولی غایت آن موازنه و اندازه‌گیری است. لذا ایشان به عنوان یک قاعده تفسیری پیشنهاد می‌کنند که در تفسیر واژگان غایات آن‌ها را ملاک قرار دهیم نه مصادیق آن‌ها را. (طباطبایی، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۶۲).

بدین ترتیب می‌بینیم که مفسر علاوه بر داشتن مبانی تفسیری و همچنین آشنایی با اصول تفسیر در موارد تردید آمیز که نمی‌تواند به صحت هیچ یک از اصول اعتماد کند به قواعد دیگری نیازمند است تا به کمک آن‌ها بتواند یکی از اصول را بر دیگری ترجیح دهد. که این قواعد را اصطلاحاً قواعد تفسیری می‌نامیم و در مباحث فوق به برخی از آن‌ها اشاره شد. بدیهی است، برای تدوین این قواعد و منسجم کردن آن‌ها به دقت و تأمل بیشتری نیازمندیم و به نظر نگارنده، ابتدا باید از لابلائی تفاسیر گوناگون این قواعد را استخراج کرد و سپس به نقد و بررسی و تکمیل آن‌ها پرداخت.

#### ضرورت استفاده از «قواعد تفسیر» در بیانیه

##### علمای الازهر

دانشگاه الازهر مصر برای پایان دادن به نابسامانی‌های راه یافته در تفاسیر مختلف کمیسیون را با نام «لجنه التفسیر» به ریاست مفتی اعظم مصر تشکیل داد و آن را موظف به تدوین تفسیری معتبر کرد. این گروه پس از سال‌ها بحث و بررسی دستورالعملی را به عنوان اصول راهنما به کلیه مراکز آموزشی اسلامی فرستاد تا با توجه به آن زمینه لازم برای تدوین

برای فهم متن ضروری می‌دانند.

- قواعد تفسیری قواعدی هستند که به مفسر کمک می‌کنند تا در مواردی که نسبت به ترجیح یکی از اصول تفسیری بر اصول دیگر یا تصمیم‌گیری برای رد یا قبول یکی از اصول دچار تردید است، در پرتو آن قواعد، تفسیر خود را ارائه دهد.

### منابع

- ابوزید، نصر حامد (۱۹۹۶)، *مفهوم النص*، در *اسسه فی علوم القرآن*، مرکز الثغافی العربی، بیروت؛
- بابایی، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۷۹ش)، *روش‌شناسی تفسیر قرآن*، پژوهشکده حوزه و دانشگاه و سازمان سمت، تهران؛
- پهلوان، منصور (۱۳۸۰ش)، *مقالات و بررسی‌ها شماره ۷۰*، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، تهران؛
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱ش)، *تسنیم، تفسیر قرآن کریم*، مرکز نشر اسراء، قم؛
- حجتی، سید محمدباقر (۱۳۶۹ش)، *اسباب النزول*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران؛
- آیت‌الله خویی، سیدابوالقاسم (۱۳۹۴ق)، *البيان فی تفسیر القرآن*، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، قم؛
- آیت‌الله خویی، سیدابوالقاسم (۱۳۶۰ش)، *البيان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمدصادق نجمی و هاشم هریسی، نشر مجمع ذخائر اسلامی، قم؛
- ذهبی، محمد حسین (۱۹۷۶م)، *التفسیر و المفسرون*، دارالکتب الحدیثه، بیروت؛
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (۱۴۰۵)، *مقدمه جامع التفاسیر*، دارالدعوه، کویت؛
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۰ش)، *قبض و بسط تئوریک شریعت (نظریه تکامل معرفت دینی)*، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران؛
- شاکر، محمدکاظم (۱۳۸۱ش)، *مجله مقالات و بررسی‌ها*، شماره ۷۲، «ترمینولوژی مبانی و روش‌های تفسیر قرآن»، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، تهران؛
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۶ش)، *قرآن در اسلام*، تصحیح محمدباقر بهبودی، دارالکتب الاسلامیه، تهران؛

کار می‌روند» (شاکر، ۱۳۸۱، ص ۱۴۳). بعد از تعیین حدومرز دقیق واژه‌های «مبانی»، «اصول» و «قواعد» در علم تفسیر، باید اصطلاحات دیگر از قبیل «روش‌های تفسیری»، «گرایش‌های تفسیری» و «سبک‌های بیانی در تفسیر» نیز به تفکیک مورد تعریف و دقت نظر قرار گیرند، تا از خلط مباحث جلوگیری شود.

### نتیجه

ملاحظه می‌شود که اگر سه اصطلاح اصلی در علم تفسیر: مبانی تفسیر، اصول تفسیر، قواعد تفسیر، به درستی تفکیک و تبیین شود می‌توان گام‌های اساسی و نخستین را در طراحی روش شناسی علم تفسیر برداشت.

می‌دانیم که روش شناسی هر علم. روش‌های تحقیق در آن علم است. اما آنچه قبل از طراحی روش‌ها اهمیت دارد، آگاهی از مبانی نظری آن علم و سپس اصول و در نهایت قواعد آن است. متأسفانه آن گونه که در آثار دانشمندان علم تفسیر دیده می‌شود تفکیک دقیقی بین اصطلاحات این علم صورت پذیرفته است. در مقاله ای که خواندید سعی شد الگویی برای تفکیک سه اصطلاح اساسی علم تفسیر به شرح زیر ارائه شود:

- مبانی تفسیر قرآن به آن دسته از پیش فرض‌ها و باورهای اعتقادی یا علمی گفته می‌شود که مفسر با پذیرش و مبنا قرار دادن آن‌ها به تفسیر قرآن می‌پردازد.

- منظور از اصول تفسیر اصولی هستند که مفسر برای دستیابی به مدلول‌های واقعی از الفاظ و ترکیب‌های قرآنی به آن‌ها نیاز دارد و آن‌ها مجموعه اصولی است که علمای لغت، صرف، نحو، بلاغت، منطق، اصول فقه و زبان شناسی، توجه به آن‌ها را

معرفت، محمدهادی (۱۴۱۸ق)، *التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب*،  
الجامعه الرضویه للمعلوم الاسلامیه، مشهد؛  
منتظری، مجتبی (۱۳۸۳ش)، *اندیشه صادق*، شماره ۱۵، «سیری در چیستی  
تفسیر قرآن» دانشگاه امام صادق (ع)، تهران؛  
هادوی تهرانی، مهدی (۱۳۷۷ش)، *مبانی کلامی اجتهاد در برداشت از  
قرآن کریم*، مؤسسه فرهنگی خانه خرد (بیت الحکمه)، قم ■

طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۷ق)، *مقدمه تفسیرالمیزان*، ج ۱، دارالکتب  
الاسلامیه، تهران؛  
طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (۱۳۵۴ق)، *مجمع البیان لعلوم القرآن*،  
منشورات مکتبه آیت الله نجفی، قم؛  
عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۹ش)، *مبانی و روش های تفسیر قرآن*،  
سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران؛  
قمی، میرزاابوالقاسم (۱۲۷۵ق)، *قوانین الاصول*، تبریز؛